

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایش خیابانی : انقلاب

پسر با اعلامیه های امام خمینی و کتاب من
انقلابی ام وارد میشود و هراسان اطراف را
میبیند از اعلامیه ها به مردم میدهد که یک
دفعه سرباز وارد میشود و پسر را میگیرد.

سرباز : اسمت چیست ؟

پسر : به تو مربوط نیست

سرباز : خیلی زیون درازی

پسر : (با خونسردی زبانش را نشان میدهد)

بیا این کجاش دراز

سرباز : الان چنان میزنمت که زیون درازی

نکنی

پسر : بین اگه منو بزنی مامانم با سلاح

سرد و مرگبارش میاد سراغت

سرباز : سلاح مرگبار ؟

پسر : ا ره دوسداری امتحانش کنی

سرباز : ا ره بدم نمیاد (میخندد)

پسر : (داد میزند) مامان

زنی با چادر سفید و دمپایی به دست وارد
میشود و سرباز را با دمپایی میزند و او را
فراری میدهد و روبه پسر میگوید

زن : نترس پسرم هیچکس نمی تواند به تو

آسیب برساند تا این دمپایی و من هستم

پسر : مرسی مامان

پسر یک دور میزند و بعد متوجه شاه میشود

که روی صندلی نشسته است

شاه : اینجا چه میکنی

پسر : امدم تحقیق

شاه : تحقیق درباره چ ؟

پسر : درباره رابطه شما با آمریکا

شاه : آمریکا ارباب ماست هر چه بگوید باید

بگوییم چشم نفت ارزان به انها میدهم طلای

ارزان می‌دهیم

پسر : یعنی هرچی حتی اگه بگه سرتان را

بکوبید به روی میز

شاه : ا...ا... چه می‌گویی آنها هیچوقت این

را نمی‌گویند

تلفن زنگ می‌خورد که از آمریکا است و

میگوید سرت را به میز بکوب بخاطر اینکه

سرهنگ شما به سرباز ما گفته بشین نگفته

بفرما بشین و شاه هم همین کار را میکند

پسر : آمریکا دشمن ماست

شاه : چه می‌گویی ما اربابمان را دوست

داریم (عصبی میشود)

در این حین فرح وارد میشود

فرح : میدونی الان دلم چی می‌خواد

شاه : بستنی زعفرانی با توت فرهنگی

فرح : نخیر دلم می‌خواد برم کنار دریا قدم

بزنم تا پوستم برنزه بشه

شاه : باش الان میریم

پسر : پس مشکل مردم چی میشه

شاه : مشکل مردم به خودشون ربط داره به
من چه

شاه و فرح میروند که بعد صدای شعار
مردم به گوش می رسد ای شاه خائن آواره
کردی ... خاک وطن را ویرانه کردی شاه و
فرح با اضطراب وارد میشوند

شاه : مثل اینکه مردم از خواب بیدار شدند
فرح : چیکار کنیم گوش کن چی میگن
صدای شعار مردم میاید

شاه : باید فرار کنیم بریم خارج

فرح : با چی بریم

شاه : با اون گاری (میروند)

صدای مردم شاه فراری شده ... سوار
گاری شده

بازیگران به بلندی میروند و دیالوگ میگویند

- 1: شما بویی احساس نمی کنید بوی خیلی خویبه بوی آزادی بوی امنیت
- 2: آفتاب از پشت ابر بیرون اومد آفتاب همراه با نسیم خوش آزادی برای مادران و پدرانی که با آسودگی کودکان خودشان را برای فردایی پر هیاهو آماده کنند
- 3: به لطف اون پیر دانا همه چیز درست شد و انقلاب بر پا شد و دیگ خبری از مفت خوری کشورهای دیگ هم نبود
- 4: پیر و جوان زن و مرد همه اسلحه بدست گرفتن تا شاه خائن رو از وطن بیرون کنند که با ایمان به خدا پیروز شدند هر کدام از بازیگران یک پلاک را به خود آویزان میکنند که روی آن نوشته است ... استقلال آزادی جمهوری اسلامی

نویسنده : قباد دارابی

